

تجربه ما و دیگران

آداب مذهبی و کرونا

● چرا قرنطینه نمی‌کنید؟ چرا مردم در خانه نمی‌مانند؟ ...: این سؤال‌هایی است که هر روز مطرح می‌شود و به نظر می‌رسد به تعداد افراد دلیل برای نماندن در خانه وجود دارد؛ اما اکنون اتفاق دیگری افتاده است. تمرکز روی قم و قرنطینه‌نشدن آن هر لحظه بیشتر می‌شود؛ اما وقتی درخواست‌های متعدد مسئولان از مردم بی‌نتیجه می‌ماند و وقتی به قول یکی از نمایندگان چطور بدون تعطیل‌کردن ادارات از مردم می‌خواهیم در خانه بمانند؟



دراین‌میان رابطه آداب مذهبی و کرونا شکل دیگری به خود گرفته است و در واتیکان و برای اولین بار در تاریخ مراسم مذهبی، پاپ، رهبر کاتولیک‌های جهان، مراسم سنتی نماز آجتلوس را به جای حضور در میدان سنت‌پیترو واتیکان، به صورت ویدئویی برپا کرد. این روزها ایتالیا قرنطینه است و هر حضور بی‌دلیل قرار است ۲۰۰ یورو جریمه به دنبال داشته باشد؛ اما دستور دیگری داده شده است و پاپ فرانسیس از کشیش‌های کاتولیک خواسته تا به عبادت‌میتلایان به ویروس کرونا برونند. این خبر در حالی منتشر می‌شود که مقامات دولت ایتالیا از شهروندان خواسته‌اند تا با بیماران تماس نداشته باشند و از سفر خودداری کنند. از سوی دیگر درحالی‌که اصرار زیادی به قرنطینه‌شدن مردم در خانه‌ها وجود دارد، مراسم‌های مذهبی خاص در سطح شهر قم برپا است. از سوی دیگر روحانیون به میدان آمده‌اند و مثلاً با شاخه‌های گل به سراغ بیماران کرونایی می‌روند که از نظر پزشکی درست نیست. در ایران البته فعالیت‌های دیگری نیز انجام شده؛ مثلاً بیماران کرونایی بیمارستان مسیح دانشوری تهران و رازی رشت به صورت آنلاین به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفتند؛ همچنین رئیس سازمان بسیج شهرداری تهران گفت: با توجه به شرایط موجود کشور و توصیه مرکز رسیدگی به امور مساجد به تعطیلی نماز جماعت تا اطلاع ثانوی به علت بیماری کرونا، پویش «هر خانه یک مسجد، یک نماز جماعت» اجرا می‌شود. اینها فقط چند نمونه رویکردها و ارتباط بین مردم، روحانیت و کرونا است.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۸ | ۱۷ رجب ۱۴۴۱ | ۱۲ مارس ۲۰۲۰ | سال هفدهم | شماره ۳۶۶۸ | ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۴ | اذان مغرب ۱۸:۲۸ | اذان صبح فردا ۴:۵۴ | طلوع آفتاب ۶:۱۸

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

ولادیمیر کاز انوفسکی



آسایش‌گاه سالمندان پناه

مفتخر است با بهترین امکانات آماده خدمات رسانی به سالمندان عزیز بصورت شبانه روزی می باشد.



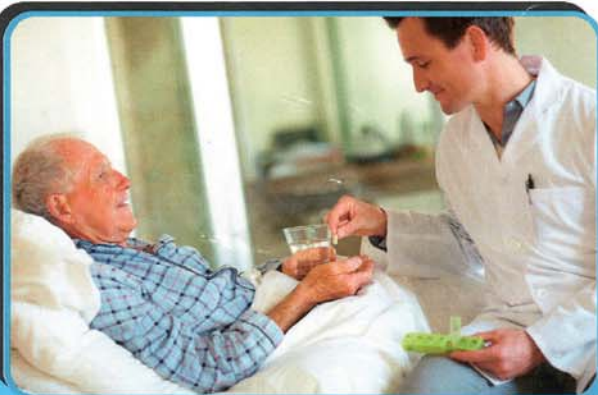
در محیطی آرام باکادری مجرب فیزیوتراپی و کار درمانی سالمندان در محل

برگزاری جشن و اعیاد مختلف و برنامه های مفرح

ویزیت پزشکی

حضور روانشناس

حضور ۲۴ ساعته پرستار و انجام خدمات درمانی



خیابان فاطمی، روبروی وزارت کشور

**خیابان چهارم (میرزایی بی غش)
کوچه رامین پلاک ۱۰**

**۵۰ ۱۵ ۹۹ ۸۸ – ۴۱۰۰ ۹۵ ۸۸
۷۱۶ ۱۷۷ ۶۱۲۶۱۰۹ – ۵۵ ۱۴۵۵ ۹۹۱۸۸**

صاف و ساده

بهار من گذشته شاید



قادر باستانی
پژوهشگر

تحلیل نتیجه انتخابات اخیر مجلس به خوبی نشان داد که تیغ تبلیغات صداوسیما، بسیار کند و ناکارآمد شده و دیگر بر افکار عمومی، چندان اثرگذار نیست. شاید متهم ردیف اول زوال اعتماد عمومی، تغییر مرجعیت خبری مردم به رسانه‌های خارج از کشور، رواج تک‌روی و تفرقه میان مسئولان و دوری از هم‌افزایی و نیز فاصله‌گرفتن روزافزون نسل جدید با نسل‌های قبلی، عملکرد پراشکال سازمان صداوسیما باشد، ولی هنوز می‌توان امیدوار بود که این سازمان بتواند به راه درست بازگردد.

متولیان رسانه ملی خودشان واقف به اشتباهات هستند. در اواخر دوره ضرغامی، قدم‌های خوبی برای رفع برخی ایرادات برداشته شد، اما کافی نبود و نتوانست وارد قلب اشکال شود. من اشکال اصلی را در چسبندگی غیرضرور این سازمان به نهادهای غیررسانه‌ای می‌دانم. صداوسیما یک رسانه است و رسانه‌بودن، اصول و قواعدی دارد؛ هرچه این سازمان از رسانه حرفه‌ای بودن فاصله گرفته، به همان نسبت عملکردش بدتر شده است.

دکتر معتمدنژاد وظایف یک رسانه را در سه بخش خلاصه می‌کند: اول وظایف خبری و آموزشی، دوم وظایف راهنمایی و هدایت و سوم، وظایف تفریحی و تبلیغی. صداوسیما در بخش اخیر که سرگرم‌کردن عامه مردم است، کارنامه خوبی دارد. با اینکه در مقایسه با دیگر سازمان‌های رادیو تلویزیون، بسیار گران اداره می‌شود، اما برنامه‌های تفریحی و تبلیغی آن مطلوب است و تنوع خوبی برای مخاطبان مختلف دارد. سازمان در بخش راهنمایی و هدایت دچار مشکل است. صداوسیما وظیفه دارد مردم را به سمت توسعه و پیشرفت، وحدت و یک‌زنگی، رشد فضایل اخلاقی و احترام به تنوع فکری و آزادی اندیشه، هدایت کند. در این زمینه صداوسیما محصور در یک قالب فکری تنگ و محدود، در حد ارگان یک جناح سیاسی تنزل یافته و به همین خاطر، توان انجام این وظیفه را از خود سلب کرده است. رسانه ملی کاملاً در اختیار بخشی از اصولگرایان قرار گرفته و لایذ سایر رقبای سیاسی را که در چارچوب نظام جمهوری اسلامی فعالیت دارند، به مثابه عوامل مسئله‌دار، زیر ضرب برده است.

چنین اشتباه راهبردی‌ای باعث زوال اعتماد عمومی شده است؛ به این دلیل که صداوسیما هر مسئله‌ای را با عینک جناحی مورد توجه قرار می‌دهد. مثلاً در همین مسئله بیماری کرونا با بلایای طبیعی، مثل همیشه دو دسته سیاه و سفید وجود دارند؛ نهادهایی مثل دولت روحانی و شرکایشان، دچار سوءمدیریت هستند و نهادهای دیگر، مانند گذشته عملکردی درخشان، بی نقص و قابل تمجید دارند. این را شما می‌توانید در هر سوره دیگر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی تجربه کنید.

تکلیف و واقعه

دوره‌می یا مجلس

علی ورامینی

برای مردم ما سؤال است مگر نمایندگان ما قسم نخورده‌اند که در هر حال به منافع کشور فکر کنند و همه‌چیزشان را در این راه بگذارند؟ این قسم فقط وقت گل‌وبلبل و گرفتن سلفی با مگرینی اعتبار داشت و با اولین سرفه یک نماینده در بحرانی‌ترین روزهای کشور باید مجلس تعطیل شود؟ برای فهم این تفاوت از یادداشتی که اخیراً خوانده‌ام وام می‌گیرم. دکتر بابک زمانی، نورولوزیست و از ستون‌نویس‌های همین صفحه، در یادداشتی در بحث مدیریت کرونا به اصطلاحی از نسیم نیکولاس طالب به نام «پوست در بازی» اشاره می‌کنند. خلاصه این اصطلاح که ظاهراً از یک ضرب‌المثل انگلیسی می‌آید این است که فقط کسانی که سهمی در یک بازی دارند و در آن ذی‌نفع‌اند نظریاتی واقعی می‌دهند. تنها تفاوت نمایندگان ما با آن سناتور این است که سناتور پوست خود را در بازی احساس می‌کند. می‌داند که شیوع این ویروس با تمام ویژه‌خوارهایی که به‌بره‌برداری از سیستم پزشکی هم داشته باشد باز می‌تواند در جایی یقه‌اش را بگیرد. درواقع سیاستمدار آمریکایی به این فهم رسیده است که حداقل این یک بازی را دیگر نمی‌تواند تنها برنده باشد، اما نمایندگان ما گویی پوستی در این بازی ندارند. مثال عکس این نمایندگان سازندگان برنامه دورهمی هستند؛ آنها که پوست در بازی استمرار این برنامه به هر قیمتی دارند. می‌گویند چندین نهاد دست در دست هم داده‌اند تا این برنامه با آن همه تماشاجی در بی‌خطرترین حالت برگزار شود. نمی‌دانم که این اطمینان جز برای مجری چقدر برای دیگر شرکت‌کنندگان که بی‌فاصله کنار هم می‌نشینند می‌تواند درست باشد، اما این سؤال برای ما به وجود می‌آید که اگر می‌شود این جمعیت را بی‌خطر کنار هم نشانند، نمی‌شد مجلس را تعطیل نکرد؟ یعنی در این شرایط واقعا دورهمی واجب‌تر از مجلس است؟

مدیران و دست‌اندرکاران صداوسیما، این فرمول را خوب بلدند و به جهت عدم باور درونی، آن را به ناشیانه‌ترین شکل ممکن در هر رویدادی اجرا می‌کنند. به همین خاطر، به جای آنکه با راهنمایی و هدایت افکار عمومی موجبات همبستگی و تعلق اجتماعی مردم فراهم شود و آنان را به سمت مشارکت سیاسی جلب کند، تأثیر عکس می‌گذارد؛ رسانه ملی، حضور پای صندوق‌های رای را در شرایط حساس کنونی کشور به نحوی تبلیغ کرد که بخشی از مردم را به استنکاف از رای‌دادن کشاند.

وظیفه خبررسانی را هم با همین روش دنبال می‌کند. خبرنگاران صداوسیما می‌دانند که نهادهای و اشخاص سفید کدام‌اند و بخش‌های سیاه و خاکستری کدام نحوه نگارش اخبار، جهت‌گیری، اولویت خبر و حتی لحن گوینده خبر، بر همین اساس تنظیم و اجرا می‌شود. نتیجه آن هم تغییر مرجعیت خبری مردم به رسانه‌های معاند خارج از کشور شده است. برای مثال تلویزیون می‌گوید تعداد تلفات بیماری کرونا ۶۳ نفر است، مردم می‌گویند نیست فلان شبکه گفته دست‌کم ۲۳۰ نفر کشته شده‌اند! صداوسیما یکی از ارکان حاکمیت است و نقص در عملکرد آن به کشور و نظام آسیب می‌زند و صالبتنه دود آن به چشم مردم نیز می‌رود. این سازمان، همه توان خود را گذاشته تا اصولگرایان را محبوب مردم کند. همه شبکه‌ها را در‌بست در اختیارشان گذاشته و قیبان آنها را غالباً از صحنه رسانه حذف کرده است. نتیجه‌اش همین بود که دیدیم: نه تنها در فاصله چهارساله دو انتخابات مجلس، یک رای هم به سید اصولگرایان اضافه نشده، بلکه تبلیغات پُرچم آن بی‌جواب مانده و میزان مشارکت به نسبت انتخابات قبلی، شوربختانه تنزل بدی یافته است. اکنون اصولگرایان، اگرچه مجلس را فتح کردند، اما دیگر نمی‌توانند روی ماشین تبلیغاتی صداوسیما حساب باز کنند؛ بهار رسانه ملی، سیری شده است.

این عملکرد پراشکال، نیاز به تغییر اساسی دارد. محور تغییر، همانا بازگشت سازمان به اصول حرفه‌ای رسانه و رفع چسبندگی غیرضرور با نهادهای غیررسانه‌ای و نیز دوری از تمرکز خطی و جناحی بر اخبار و ایجاد تنوع در برنامه‌های خبری هر شبکه تلویزیونی از طریق استفاده از عموم بازیگران عرصه سیاسی است، به نحوی که همه کنگشگران جامعه، احساس تعلق کنند و آن را صداوسیمای ملی بدانند.

اصولگرایان هم با وجود ژست ظاهری در تفسیر و تاویل دلایل تنزل مشارکت سیاسی و مخاطرات بزرگ آن، خودشان متوجه این امر هستند و باید

کمک کنند که نوزایی و تحول عمیق در این سازمان به وقوع بپیوندد، چراکه همه ما سوار بر یک کشتی هستیم و اصلاح یک اشتباه راهبردی، اثرات بهبودآمیز در همه بخش‌ها خواهد داشت. اصرار بر حفظ وضع موجود و گذار بی تغییر از آن، شاید حسرت بهار دیگریاره در صداوسیما را برای همیشه در دل مردم بکارد.

تماشا

سودآد



مریم رحمانیان

● در زبان پرتغالی، کلمه‌ای برای توصیف یک حالت غریب روحی وجود دارد که ترجمه‌ای برای آن نیست. در وصف توصیف‌ناپذیری‌اش شعر سروده‌اند، برایش نقاشی کشیده‌اند و حتی آهنگ ساخته‌اند. معادل‌یابی برایش چنان ناممکن است که اگر در کتابی آورده شود، مترجم آن را همان‌گونه قرار می‌دهد که خوانده می‌شود. آن‌طور که می‌گویند، «سودآد» ترکیبی است از نوعی حالت روحی و حس نوستالژی، مالیخولیای رقیق، اندوه، دلنگنی و دل‌گرفتگی از نبودن متعلق یا فردی که هرگز نبوده است یا دیگر احتمالاً هیچ‌گاه بر نخواهد گشت.

سودآد همه اینهاست و هیچ‌یک از اینها نیست. از آنجا که همه ما معتادیم به «اینجا» نبودن، میان ملال روزهای قرنطینه، یاد خاطرات اسفندهای درخشان گذشته می‌افتم. ذهنم مرا می‌لغزاند در اسفند سال‌های دانشجویی، پیاده راه‌رفتن‌ها از چهارراه ولیعصر تا هر جا که پاهای خسته و بیقرار، ما را می‌کشاند؛ یاد صدای فرهاد و بوی عیدی که از اول اسفند تا روز آخر قبل از تعطیلات، مثل رسم و سنتی پذیرفته‌شده، توی ماشین می‌پیچید. یاد اصرارهای بیهوده‌مان برای تعطیل‌کردن کلاس‌ها، دو، سه روز مانده به عید. ضعف‌گرفتن سر کلاس از خنده‌های بی‌صدای بی‌دلیل. شوق دیدن اولین نشانه‌های بهار. برنامه‌چیدن‌های دقیق برای مسافرت. گذاشتن شال‌کردن‌ها، بافت‌ها، بارانی‌ها داخل یک ساک و چپاندن میخک لابه‌لای لباس‌ها. گذاشتن یادداشت‌های خنده‌دار دست‌نویس داخل جیب پالتوها. برگردن کمد با مانتوهای بازگ و خنک تابستان. موکول‌کردن همه کارهایی که باید از شنبه انجام می‌شد، به بعد از عید. سر می‌خورم و سال‌انحویلی‌های گذشته؛ میان بغل‌ها، بوسه‌ها، عیدی‌گرفتن‌ها. میان عیدهایی که مسافرت بودیم و به‌زور یکی، دو سین از هفت‌سین را جمع می‌کردیم و جا می‌دادیم روی یک پارچه کوچک. ولی به هر حال، سببی بود، آینه کوچک جیبی و حتی تکه کوچک مربعی چمنی بود که از جایی کش رفته بودیم. یکی، دو ظرف پلاستیکی همراهمان را هم بر می‌کردیم از آجیل و می‌گذاشتیم کنار تخم‌مرغ آب‌پزی که از هتل آورده بودیم. از ته دل آرزو می‌کردیم عدم حضور بقیه سین‌ها تأثیر چندانی روی ادامه روزهای سال نداشته باشند. بی‌توجه به نگاه‌های بهت‌زده مردم، دعای تحویل‌سال شجریان را پخش می‌کردیم در هوای مملکت دور، شهر غریب. میان این خاطرات روشنم اما، خرده‌بیزهای آزاردهنده به دست فراموشی سپرده شده بود انگار. نمی‌دانم این تمایل شدید از کجا می‌آید که دوست داریم و انموده کنیم کوچک‌ترین لک‌های روی صورت پاک گذشته وجود ندارد. تمایل شدیدی داریم انگار به فراموش‌کردن حس‌های عمیق و گاه دردناک. غافل از اینکه احساسات عمیق هیچ‌گاه ما را ننج ندهند مقاومت ما برای پذیرش این احساسات است که باعث رنج ماست. من به‌راحتی امتحانات ناگهانی اسفند را از خاطر برده بودم. دید و بازدیدهای گاه آزاردهنده و سؤالات خصوصی پرسیده‌شده را از یاد برده بودم. عیدی‌های نگرفته را فراموش کرده بودم. مسافرت‌های نگرفته و پول‌نداشتن برای خرید یک تکه لباس نو دیگر در سرم جولان نمی‌داد. فراموش کرده بودم تکالیف و پروژه‌های عید چه فشاری روی دوشم می‌گذاشت. دعوای‌های ناگزیر در سفرهای خانوادگی از میان خاطراتم پاک شده بود. اضطرابم از پایان تعطیلات و برگشتن به دنیای خاکستری مدرسه و دانشگاه، دور و غریب به نظر می‌رسید. دقیقاً مثل مرد کهن‌سالی بودم که دست به پیشانی بلندش می‌کش و در پارک برای دوستانش، از خمشتن در ارتش و خاطره رشادت‌های ساختگی‌اش می‌گوید. درست است که با یادآوری روزهای منتخب گذشته حالتی از سودآد مرا دربر می‌گیرد، اما باید مدام به خودم سقلمه بزنم مبدا جزئیات پادم برود. مبدا فراموش کنم سوگواری‌ام به‌درستی انجام شود. نکند از خاطر ببرم «دی رفت و فردا همچنان موجود نیست، در میان این و آن، فرصت شمار امروز را». سوگ ریمایندر و یادآور زندگی است. سوگ بالاترین درجه درک انسانی است. خیلی سخت و نزدیک به شعار است اما شاید بشود به جایی رسید که برای هر لحظه سوگووار بود، نه به این معنا که کاسه چه کنم به دست بگیریم که ای وای این لحظه رفت، بلکه به این ادراک برسیم که پس این لحظه هم گذشت، طوری که بتوانیم در هر لحظه‌ای چنان حاضر باشیم که رد آن لحظه، جاپای آن آدم، رد آن رابطه و اثر آن خاطره تماماً در ما بماند چراکه انسان به خودی خود اصالتی ندارد، انسان در رابطه معنا پیدا می‌کند، هر رابطه‌ای. همه اینها را به هم بافتم که بگویم در تاریخ، روزهای بدتری هم از سرمان گذشته است. اینها را گفتم که به خودم یادآوری کنم این ماجراها هم می‌گذرد چنان که همه قبلی‌ها. باز هم از در خانه‌ها بیرون می‌رویم، خیلی سینیایی رو به آفتاب اخم می‌کنیم. همدیگر را در آغوش می‌گیریم و دوباره در هم اثر بودنی می‌گذاریم، باز هم مسافرت می‌رویم. بر میدان انقلاب، نان را با فلافل پر می‌کنیم. گفتم تا یادم بماند هر وقت سوگ مرا در آغوش گرفت، هر وقت در کسالت قرطینه به روزهای خوب گذشته‌ای که دیگر باز نخواهد آمد فکر کردم، در پس ذهنم این حقیقت را بگنجانم که سودآد وصف‌ناپذیر از آن‌طور که باید تجربه کنم، نه آن‌طور که خاطره‌های صیق‌یافته‌ام از من می‌خواهند.